

روشنگری چیست؟

در به کار بردن
خرد خود

دلیری ورز!

ا. کانت

چکاوک



روشنگری چیست؟

روشنگری چیست؟

روشنگری چیست؟

بهار ۱۳۹۴

گسترنده: انجمن بیرنگ

پژوهشگر: ناصر چکاوک

نشانی: 23Birang@goolemail.com

سرنویس ها

۵	سرنوشته
۷	جنبش روشنگری
۹	پیش تازان جنبش روشنگری
۱۳	ناتان دانا
۱۶	کانت: در پاسخ به پرسش: روشنگری چیست؟
۲۴	روشنگری در افغانستان
۲۶	روشنگری در ایران
۳۱	سه دهه جنگ
۳۴	چه باید کرد؟
۳۸	بنمایه

سرنوشته

روشنگری چیست؟ پژوهشی در باره جنبش روشنگری اروپا و نشانه های روشنگری در فرهنگ مان می باشد. بنیاد جنبش روشنگری در اروپا بر پایه ی خرد استوار بود و هنوز هم به همان گونه به پیش می رود، ولی شوربختانه در فرهنگ مان باور، خوشباوری و دوری جستن از خرد، پدیده ی همه جاگیر شده و به مرده ریگی (میراثی) دگرش یافته، که بی کم و کاست از یک زادمان به زادمان دیگر وا می ماند. این وامانده به یک بیماری خودکرده ی دگرگون شده، که هم انگیزه ی پیدایش و هم درمانش در دست خود مان است.

باری، سرانجام روزی ناگزیر می شویم که سر از بالین این بیماری برداریم، تندرست و خردمندانه بیاندهیم. اگر چه روشن اندیشان بسیاری پای به ره گذاشته اند، تا به این بیماری پایان دهند، ولی شوربختانه، یا بیماری را درست نشناختند یا راه و شیوه ی درمان آن را ندانستند، از بهر این، کنش شان برآیند کارسازی نداشت. اگر به گزار و سرگذشت فرهنگی مان نگاهی بیاندازیم، می بینیم که ما در هیچ برخه ای از زمان، از خرد مان کار نگرفتیم. همیشه از سهش بهره بردیم، خوش باور بودیم، گمانه و دودلی را ناروا دانستیم، از ترس، زبان از کام نگشودیم و پای از گلیم دراز تر نکردیم. چون برای مان گفتند، که هرچه پیش آید از سوی خدا است و سرنوشت هر کس، روی پیشانی اش نوشته شده است! ولی به چشم خود دیدیم و با گوشت و پوست سدیدیم که هرچه پیش آمد، از سوی رهبران و سرپرستان بود، اگر کشته و زخمی یا سنگسار شدیم، اگر به دار آویخته شدیم و اگر به زندان انداخته شدیم و دست و پای مان را بریدند، چشم و ناخن های مان را کشیدند، از سوی همین رهبران و سرپرستان بود. ایشان با آموزش و پرورش کهنه و فرسوده شان، سرنوشت مان را نگاشتند، ولی به خورد مان دادند، که سرنوشت از سرشت ساخته شده است.

روشنگری چیست؟

شوربختانه، هیچ گاه و در هیچ برده ای از زمان، خرد سر بر نیفراخته و همیشه پنهان بوده است. هر زمانی هم که خواستیم از خرد مان کار بگیریم، ترس را در برابر مان یافتیم.

روشنگری و جنبش روشنگری از آن جا و آن زمان آغاز می شود که فرزانه ها و دانشمندان اروپایی به پرسش روشنگری چیست؟ پاسخ می دهند. ایمانوئل کانت در پاسخ به این پرسش می نویسد، که روشنگری برون آمدن آدمی از نارسایی خودکرده اش است. نارسایی آن است، که آدمی در به کار بردن خرد خود، بدون راهنمایی دیگری، ناتوان باشد. این نارسایی هنگامی خودکرده است، که انگیزه اش نه در کوتاهی خرد، که در کاستی گزیرش (عزم) و دلیری نهفته باشد. روشنگری جنبشی بود که بیش از سه سده پیش، از درون تاریکی و نادانی فرهنگی سر برافراشت و در برابر خودکامگان کلیسایی، پردلانه ایستاد. از همان آغاز روشن اندیشان به این آگاهی رسیده بودند که باید بر ترس چیره گردند و با دلاوری پا به میدان روشنگری گذارند، تاریکی فرهنگی را بزدایند و جهانی روشن، آگاه و پیشرفته، جانشین آن سازند.

باری، وارونه ای جنبش های واژگشت گرا (انقلابی)، جنبش روشنگری آشتی آمیز پا به هستی گذاشت و به پیش رفت. روشنگری، جنبش بیداری بود، جنبشی که با گفتار، نوشتار، نگارگری، چهره پردازی، تندیس و پیکره تراشی به روشنگری پرداخت و چشم و گوش مردم و به ویژه اندیشه کاران را باز نمود، که تنها و تنها با کار برد خرد، آموختن و گمانه و دودلی می توان به شناخت درست رسید. برنامه ی روشنگران، زدایش ترس و دست یافتن به روزگار نیک و آماج ایشان، بهبودی، نیک کرداری، رهایی و آزادی بود.

جنبش روشنگری

زمانی که تاریک اندیشی مانند بیماری واگیر و همه جا گستر دامنگیر مردم و فرهنگ اروپا شده بود، روشن اندیشان و دانشمندان اروپا برآن شدند، تا با آموزه های پیشرفته، اندیشه های روشن و کاربرد خرد، مردم را از زیر بار شکنجه ی فرمانروایان خودکامه و ستم پیشوایان تاریک اندیش کلیسا رها سازند (بوتشر، روشنگری برگه ۱۸ - ۲۰). آماج و برنامه ی روشنگری از میان بردن ترس و رهایی جهان از جادوگری بود. روشنگران بر آن بودند، تا خوشباوری، نابخردی در پرسش ها، لافیدن در دانش، خودستایی، شرمیدن، تنبلی در پژوهش و با شناخت کم خوشنود بودن را از فرهنگ شان بزدايند (ادورنو، برگه ۹). با پرهیزیدن از ترس، زدودن پدیده های خردستیز و روی آوردن به دانش و شناخت درست از پدیده های زاستاری (طبیعی)، اروپا رنگ دیگری به خود گرفت، دانشمندان به وایافت های فراوانی دست یافتند، در بسیاری از کشور های اروپایی واژگشت های فرهنگی رخ داد، با این برآیند که بزرگ ترین فرزانه ها، دانشمندان و هنرمندان در این کشور ها سر برافراختند.

در آغاز روزگار روشنگری هرکس که سخن از روشنگری می زد، پیش از آن که بتابد و ببالد، سرکوب می شد. ستمگران خودکامه و پیشوایان تاریک اندیش، با چشم ترسانی، از کار برکنار کردن، زیر فشار های گوناگون آوردن، به زندان انداختن و سرانجام سر به نیست کردن روشن اندیشان، می کوشیدند پیش روی روشنگری را بگیرند، تا فرمان روایی تاریک شان از گزند روشنی به دور بماند، ولی آن گاه که جنبش روشنگری همه جاگیر شد و از مرز ها فرا تر رفت، تاریکی جایش را به روشنی بخشید؛ مردم به آزادی دست یافتند، دیگر می توانستند به جای زبان بیگانه، به زبان مادری خود چیز بنویسند و آموزه بدهند، از زیر بار کلیسا رهایی یافتند و پیشوایان کلیسا که نمایندگان زمین داران بزرگ بودند، دیگر توانایی آن را نداشتند که بر ایشان ستم کنند، ایشان را به زندان بیاندازند، شکنجه کنند و به نام های گوناگون به دار بیاویزند و بسوزانند.

روشنگری چیست؟

روشنگری در ساختن سامانه ای همبودین پیشرفته، کومک های ارزنده ی انجام داد: بند های بنیادگرایی را در هم شکست، به فرمانروایی کلیسا پایان داد و در همه بخش های دانش، هنر و ادب‌سار دگرگونی های چشمگیری به بار آورد. خرد، پیمانه ی سنجش در داد و ستد شد، روشنگران همه چیز را با خرد می سنجیدند. ایشان به این گونه توانستند به روزگار تاریک پایان بدهند، زنجیر های وابستگی را در هم بشکنند و در دانش و فرهنگ، نوآوری کنند و جهانی دیگر بسازند، جهانی که در آن ارزش همگان برابر باشد. روشنگری روزگار به سنجش گزاردن و ویران کردن بنیاد ادب‌سار دینی، آموزش و پرورش کهن، اندیشه های خشک و شکستن دیوار های جهان بینی دینی و جدا کردن خرد از باور بود (بوتشر، روشنگری ۱۸). از آن زمان به پس، بیشینه ی از مردم به این باور بودند که هر کس سرنوشتش را خودش می سازد، و چون خودآگاه شده بودند، از سرپرستی دینداران پرهیز می کردند.

روزگار روشنگری به خودکامگی و پیش داوری پایان داد، جای پندار های پوچ، بیدادگری، برتری و ستم را خردورزی، دادگری، راستی و درستی و بهره و ارزش برابر، آزادی در گردآوری دارایی و مردم سالاری گرفت (بوتشر، روشنگری ۲۰).

پیش از روزگار روشنگری مردم بر این باور بودند که روشنی از سوی خدا به دل ها می تابد، ولی در زمان روشنگری برای مردم روشن شد، که هرکس بیاموزد و از خردش کار بگیرد، روشنی از درونش به بیرون پرتو می افشاند (پوتس، روشنگری ۱۳). دانش خردورز و هوشیاری خدا دادی نیست، به کوشش در فراگیری دانش، آموزش و پرورش پیشرفته و گمانه دودلی نیازمند است.

پیشتان جنبش روشنگری

جنبش روشنگری، جنبش کارگری نبود که خشمگینانه با خودکامگان برخورد کند و فرمان روایان را براندازد. **روشنگری**، یک جنبش یا خیزش فرهنگی بود که چند سده پیش آغاز شد و هنوز هم دنباله دارد. جنبشی بود، که با اندیشه‌ی روشن در برابر کلیسا برپا خاست و سرانجام دست پیشوایان دینی را از کشورداری کوتاه ساخت؛ ایشان را به کلیسا و سالارشان را به **واتیکان** فرستاد، تا روشنی در اروپا گسترش یابد و دانش و فرهنگ، با پایه‌ی آموزش و پرورش پیشرفته و آزاد از هرگونه پوچگرایی، فرمانروا گردد.

چرخه روشنگری به روزگار خردگرایی هم نام دار است، زیرا روشن اندیشان برآن بودند تا جهان تاریک را با کار بردن خرد خود، روشن و درخشان سازند. روشن اندیشان بر این باور بودند که روشنی بازتاب خرد آدمی است، پس بایستی خرد در پیشبرد همه کنش‌ها فرمانروا باشد. گروهی از دانشمندان و فرزندگان آن روزگار بر این باور بودند که بن‌مایه همه پدیده‌ها خرد است. برای نمونه **دکارت** به این نگر بود که شناخت تنها با خرد شدنی است (پوتس، ۱۳).

گروهی از فرزندگان از ایشان خرده گرفتند و گفتند: بنمایه‌ی شناخت را سهش‌های پنجگانه می‌سازند، نه خرد. و چون برای ایشان آزمون، بنمایه‌ی شناخت بود، ایشان را به نام **آزمون گرا** شناختند و فرزنگانی که بنمایه‌ی شناخت شان تنها خرد بود، به نام **خردگرا** نام دار شدند. (پورخیری) باری، این جنبش و خیزش فرهنگی، پیشتانان و سالاران افزونی داشت، که در این نوشته به تنی چند از پیشتانان سرزمین آلمان بسنده می‌کنم. **پوفین دورف** (۱۶۳۲ - ۱۶۹۴) که به پدر **جنبش روشنگری** نامدار است، از فرمانروایان خودکامه خواست تا به فرمانروایی فرمانده‌های خودسر کلیسایی پایان بدهند. این باور را که گویا پادشاه نماینده‌ی خدا در زمین

روشنگری چیست؟

است، **پوفین دورف** پوچ خواند. از نگر او کشورداری و شهروندی ساخته ی دست مردمان است و به خدا سر و کاری ندارد؛ نیاز های سرشتی مردمان مانند آرامی، آزادی و بی بیمی را نمی توان بدون کشورداری پابرجا ساخت. **پوفین دورف** بنیادگذار دانش خردورزی (فلسفه) است. از دیدگاه او خردورزی آنست که به چیز های راست و درست باور داشته باشیم، آن چه که خرد می پذیرد. کسی که خردورزی را با پیمانانه ی یزدان پرستانه می سنجد، او سر و کاری با خردورزی ندارد، سرو کارش با یزدان پرستی است (بوتشر، روشنگری ۵۱).

گوت فرید ویلهلم لایب نیس (۱۶۴۶ - ۱۷۱۶) می کوشید تا کهنه را با نو آشتی دهد، دین را با دانش و فلسفه را با یزدان شناسی بیامیزد (بوتشر، روشنگری ۵۲). با آن هم از دیدگاه او بزرگترین دشمن راستی، ترس است. ویژگی های روشنگری از دیدگاه لایب نیس: کار برد خرد، توانایی اندیشیدن آزاد، ارزش والا به آزادی، پاسخ خردمندانانه برای همه پرسش ها، ناهمگونی میان خردگرایی و آزمودن گرایی؛ دانش خردورزی لایب نیس به خردگرایی نام دار است (پوتس، ۱۱ - ۱۳).

کریستیان توماسیوس (۱۶۵۵ - ۱۷۲۸) فرزانه و یکی از بنیادگزاران و پیشتازان جنبش روشنگری است. او در این راستا کار های به سزایی انجامیده است. **توماسیوس** در سال ۱۶۸۲ ترسایی برآن شد، تا کشورداری از دین جدا گردد، در سال ۱۶۸۷ ترسایی برای نخستین بار به زبان مادری (آلمانی) آموزه داد و برای دانشجویان از اندیشیدن آزاد، سخن به میان آورد و ایشان را به آزاد اندیشی رهنمود. کنار گذاشتن زبان فرمان روای لاتین و برای نخستین بار زنده ساختن زبان مادری، انگیزه ی خودآگاهی و گسترش در ادبسا ر آلمانی شد. **توماسیوس ماهنامه گفتمان** را بنیاد گذاشت، که در آن گفتمان روز و اندیشه های روشنگری به چاپ می رسید. برای **توماسیوس** بیهوده گرایی و بی خردی، از بی خدایی مرگبار تر بود. او زندگی اش را در آزاد اندیشی، آموزاندن و نوشتن گذراند (بوتشر، روشنگری ۵۵ - ۵۷).

لِسینگ (۱۷۲۹ - ۱۷۸۱) یکی از چکامه سرایان و نمایشنامه نویسان نامدار جنبش روشنگری آلمان بود. او یگانه نمایشنامه نویسی بود که هنوز

روشنگری چیست؟

هم نمایشنامه هایش روی پرده می آیند. **لسینگ** از نویسنده های بود که در روشن ساختن مردم کار های ارزنده ی انجامیده است. یکی از پارچه های روشنگری اش، نمایشنامه ای **انگشتر جادویی** است. داستان **انگشتر جادویی**، داستانی است که در میان سال های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۳ ترسایی در ادبسا ایتالیا به چاپ رسید.

این داستان بر سر سه برادر می چرخد، که پس از مرگ پدر بر سر راستین و بنیادین بودن **انگشتر جادویی** می جنگند. فرهشت این داستان بر سر دشمنی های سه دین **یهودی**، **ترسایی** و **اسلام** بود. **گ. بوکاپیو** در این داستان خواهان زندگی آشتی آمیز، آزاد منشی و نرمش بود (پوتس، ۹).

در سال ۱۷۷۹ ترسایی، **لسینگ** از این داستان، نمایشنامه ی به نام **ناتان دانا** (لسینگ) ساخت. تن نامه و فرهشت بنیادین این نمایشنامه مردم دوستی و اندیشه ی بردباری و نرمش در **روزگار روشنگری** است.

ناتان دانا یکی از بازرگانان دارا، دانا و دل آور یهودی است که در زمان آتش بس سومین جنگ چلیپایی میان مسلمانان، ترسایان و یهودان با کاروان بی سر و پای به زادگاهش بر می گردد. این درست هنگامی است که گنج سلطان به ته کشیده و سلطان به اندیشه ی درآوردن پول است و چون از آمدن بازرگان آگاه می شود، با خواهرش برنامه می ریزد که دارایی بازرگان را به گونه ی برباید. از بهر این، سلطان، بازرگان را به دربار فرا می خواند و از او پرسد: **کدام دین، دین راستین است؟ ناتان دانا** به جای پاسخ به سلطان، داستان **انگشتر جادویی** را به زبان می آورد. داستان بر سر سه فرزند برابر نیکو و برابر دانا می چرخد، که پدر نمی داند، **انگشتر جادویی** اش را به کی بدهد، از بهر این، دو تا انگشتر دیگر هم از رویش می سازد. و چون جنگ بر سر انگشتر راستین در می گیرد، داور خردمند، بی آن که فرمانی بدهد، به هر سه می گوید: **برای چند سالی بروید و چنان رفتار کنید که گویا انگشتر جادویی در دست دارید. سپس شما را به دادگاه خواهیم خواند و فرمان خواهیم داد که کدام یک از این سه انگشتر راستین است! از نگر داور، کوشش و کارایی فرزندان سازنده تر از داشتن انگشتر است، چون راستی و درستی در کنش و رفتار آدمی نهفته است و نه در تکه پاره ی آهن!**

روشنگری چیست؟

باری، درست یک سده پس‌انتر از **توماسیوس** و همزمان با **لیسینگ**، **ایمانویل کانت**، فرزانه‌ی **روزگار روشنگری** فروزش نوینی ریر نام **روشنگری چیست؟** (ماهنامه برلین، ۴۸۱ تا ۴۹۴) برای روشنگری پیشکش کرد. **کانت** با **هوار در کار برد خرد خود دلیری ورز!** می‌خواست برای مردم انگیزه بدهد و در هستی‌شان شوری بر پا کند تا به نارسایی خودکرده‌ی شان پایان دهند. و چیزی که مردم را به سادگی و آسانی زیر بار پرستار و سالارهای بهره‌جو می‌برد، تنبلی و ترس بود. از نگر **کانت**، چون مردم آزاد نیستند که سرنوشت‌شان را بسازند، تنبیل شده‌اند و خوگرفته‌اند، که نارسا بزیبند و در بردگی و بندگی به سر برند. **کانت** در جستار **روشنگری چیست؟** سده‌ی روشنگری را سده‌ی **فریدریش** می‌خواند. **فریدریش دوم** با روشن‌اندیشان **جنبش روشنگری** پیوند نیک و نزدیکی داشت، با **ولتر** دوست بود و نامه‌نگاری می‌کرد (کایزر، ۱۸ - ۱۹).

ناتان دانا

زمانی که **ناتان یهود** از یک ره سپری بازرگانی از **بابلیون** به **اورشلیم** بر می گردد، **داجا**، فرهیختیار و پرورشگر فرزند و خانه به سامانش، از آتش گرفتن خانه و چگونگی بیرون آوردن دخترش (**ریکا**) به کومک یک پیشوای ترسایی از میان آتش گزارش می دهد.

پیشوای ترسایی یکی از بیست تن از ترسایان است، که از زیر تیغ **سلطان صلاح الدین** رهایی یافته است؛ از آن جا که پیشوایی ترسایی همانندی های بسیاری با اسد برادر گم شده ای **سلطان** دارد، او را می بخشد.

ناتان خانه به سامانش را نزد پیشوای ترسایی می فرستد، تا او را مهمان کند، ولی پیشوای ترسایی مهمانی **ناتان** را نمی پذیرد، زیرا او نمی خواهد با یهودان سر و کار داشته باشد. **ناتان** خودش به پیشواز پیشوای ترسایی می رود. پس از دمی گفتگو، برای شان روشن می شود، که هر دو از نگاه اندیشه و باور با هم نزدیک اند، از بهر این، پیمان دوستی می بندند. نام پیشوایی ترسایی (**کورده فان اشتاوفین**) برای **ناتان** آشنا به نگر می آید. پیش از آن که در باره اش چیزی بپرسد، **داجا** در میان گفتگوی شان در می آید و از **ناتان** می خواهد که به دربار **سلطان صلاح الدین** برود. از آن جا که **ناتان** از نیازمندی سلطان به پول ناآگاه است، به این گمان می شود، که شاید **سلطان** پیرامون ره سپری اش به کشور های بیگانه پرسش های دارد.

باری، پس از دمی گفتگو، **سلطان** از **ناتان** می پرسد: **کدام دین، دین راستین است؟** با شنیدن این پرسش، پرتوی در ناخودآگاه **ناتان** می درخشد، که سلطان پیش رویش دامی نهاده است! از بهر این، **ناتان** پاسخ سلطان را با داستان نامدار **انگشتر جادویی** می دهد: در یکی از خاندان ها شیوه ی **گماشتن سالار** به این گونه بود، که هرکس **انگشتر جادویی** را در دست داشت، تا دم مرگ سالار خاندان بود. این سالار پیش از مرگ، **انگشتر** را برای پسر نیکو کار و هوشمندش پیشکش می کرد.

یکی از پدران که نمی دانست، **انگشتر** را به کدام یکی از سه پسر هوشمند و نیکو کارش بدهد، از روی **انگشتر جادویی**، دوتای دیگر هم ساخت. **انگشتر** ها به گونه ی همگون و همانند بودند، که خود پدر هم نمی دانست،

روشنگری چیست؟

که کدام یک انگشتر بنیادین است. پس از مرگ پدر، میان پسران جنگ درگرفت. سرانجام، داور خردورزی میانه گری کرد. داور هیچ فرمانی پیرامون راستین بودن انگشتر ها نداد. او از هر سه پسر خواست که بروند و هر کدام چنان رفتار کنند، که گویا انگشتر جادویی را در دست دارند و پس از گذشت چند سالی دوباره بیایند، تا داور فرمان بدهد، که کدام یک راستین و کدام دروغین است.

پس از بازگویی داستان، ناتان گفت: هر کدام از این دین ها می تواند دین راستین باشد. راستین بودن وابسته به نیک رفتاری و نیک کرداری پیروان این دین ها است. سلطان مسلمان و اکنش آسیب پذیری نشان داد، دام پس برچیند و به جای گرفتن پول، دست دوستی به سوی ناتان یهودی دراز کرد.

آن گاه که ناتان نزد سلطان بود، پیشوای ترسایی در خانه ی ناتان را به سدا درآورد. ریکا در را باز کرد. در نخستین نگاه، ریکا دل از دست داد، ولی دل پیشوای ترسایی را هم شکار کرد. پیشوای ترسایی با پریشانی و با شتاب برگشت. پیشوای ترسایی بی هیچ نگرانی از داشتن دین دیگری، به خواستگاری ریکا رفت، ولی ناتان آن را نپذیرفت، ولی چون نام پیشوای ترسایی برایش آشنا بود، به جستجوی پیدا کردن رگ و ریشه اش پرداخت. داجا، خانه به سامان ناتان پنهانی نزد پیشوای ترسایی رفت و گفت که ریکا ترسایی است و ناتان او را به فرزندى برداشته است. این پیشامد پیشوای ترسایی را به دهشت افکند. پیشوای ترسایی نزد سالار اورشلیم رفت و بی آنکه از ناتان نام ببرد، داستان زندگی کودک ترسایی را بازگو کرد، که به دست یک یهودی پرورش یافته است. سالار تازیک اندیش آن را خوار شمردن دین دانست و فرمان داد که این پدر یهودی را بسوزانند. ولی چون پیشوایی ترسایی نام آن پدر یهودی را به زبان نیلورد، سالار بر آن شد، تا خودش گنهکار را بیابد و به سزای کردارش برساند. پیشوای ترسایی نزد سلطان رفت، داستان خواستگاری به ریکا و رد آن از سوی ناتان گزارش داد. با شنیدن این داستان، سلطان دستور داد که ریکا را از ناتان جدا کنند و به دربار بیاورند. یکی از پارسایان ترسایی، که از نزدیکان سالار اورشلیم بود، دانست که پدر یهودی، ناتان است. او خود را به ناتان رساند و گفت، که او کسی است که هژده سال پیش، نوزادی را که مادرش در هنگام زایمان

روشنگری چیست؟

در گذشته بود، به دست **ناتان** سپرد. پدر نوزاد، **ولف فان فیلنیک** که از سوار کاران بود، در **اشکلون** کشته شد؛ در همین جنگ، زن و هفت فرزند **ناتان** هم به دست ترسایان به آتش کشیده شدند. نام راستین نوزاد **بلاندا فان فیلنیک** است، نه **ریکا**. پارسا از بهر استوانیدن (ثابت کردن) سخنش، از نسکی نام برد، که **ولف** پدر **ریکا** به او داده بود. و چون زمان تنگ بود، پارسا به زودی نسک را آماده ساخت، تا هر چه زود تر نزد **سلطان** بروند و گره ای دشواری را بگشایند. نسک پرده از روی راز نهفته برداشت، که **لی او** (پیشوای ترسایی) برادر **بلاندا** است. نام درست **پیشوای ترسایی لی او فان فیلنیک** بود، نه **کوردا فان اشتاوفین**. مادر ایشان **جرمن** و پدر شان از **خاور** بود. هنگامی **سلطان** نام **خاور** را شنید، با شادمانی نسک را باز کرد. دست نویس برادرش را شناخت و آنگاه که نگاهی به زندگینامه ی خانواده **ولف** انداخت، آگاه شد که **ولف** همان **اسد**، برادر گم شده اش می باشد و **بلاندا** (ریکا) و **لی او** (کوردا) برادر زاده هایش اند. برای **سلطان مسلمان** شگفت انگیز بود که **پیشوای ترسایی** و دختر فرزندی بازرگان یهودی، نواسه هایش باشند، از سه دین گوناگون، ولی همه از یک خانواده! (لیسینگ)

در پاسخ به پرسش: روشنگری چیست؟

روشنگری برون آمدن آدمی از نارسایی خودکرده اش است. نارسایی آن است، که آدمی در کاربرد خرد خود، بدون راهنمایی دیگری، ناتوان باشد. این نارسایی هنگامی خودکرده است، که انگیزه اش نه در کوتاهی خرد، که در کاستی گزیرش (عزم) و دلیری نهفته باشد.

هوار جنبش روشنگری این است: در کاربرد خرد خود دلیری ورز! تنبلی و ترس انگیزه های اند، که چرا بخش بزرگی از مردمان، پس از چیره شدن بر سرشت، هنوز با نارسایی به سر می برند؛ و چرا دیگران به سادگی می توانند سرپرستی ایشان را به دست گیرند.

نارسا بودن، چه آسایش بخش است. اگر نسکی داشته باشم، که به جای من بیاندیشد، اگر پیشوای داشته باشم، که به جای فرجاد (وجدان) کار کند، اگر پزشکی داشته باشم، که در پرهیز خوراکی، راهنمایم باشد و ...، پس نیازی نیست خودم را رنجه کنم. هنگامی کارم با پرداخت پول روبراه شود، نیازی به اندیشیدن ندارم؛ دیگران کار های رنج آور را برایم می انجامند.

بخش بزرگی از مردمان (در آن میان همگی زنان) که راه رسیدن به رسایی را دشوار و مرگبار می دانند، از این گزینه بهره می برند. از بهر این برای دیگران ساده است که خود را به سرپرستی ایشان بگمارند.

پس از آن که این سرپرستان، جانوران خانگی (نارسایان) شان را گول زدند و جلو ایشان را سد در سد گرفتند، تا این بندگان خاموش، بترسند و پای از غلتکی که در آن در بند اند، بیرون نهند، سپس برای شان نشان می دهند که چگونه مرگبار است، اگر بکوشند که این راه را به تنهایی بیمایند.

روشنگری چیست؟

این راه آن چنان هم مرگبار نیست، زیرا پس از چند بار افت و خیز، راه رفتن را فرا می‌گیرند، ولی یک بار افتیدن، آدمی را چنان شرمسار و ترسو می‌کند، که او را از کوشش دوباره باز می‌دارد.

از بهر این، به تنهایی دشوار است، از نارسایی که کمابیش سرشت او شده است، به درآید. او به آسایش نارسایی دل بسته است و به راستی ناتوان است، که از خرد خود کار بگیرد، زیرا هرگز کسی او را نگذاشته، تا در این راه کوششی نکند. برنامه‌ها و دستور‌ها، این ابزار ماشینی، برای بهره برداری یا بهره جویی خردمندان از داده‌های سرشتی، بند‌های اند که نارسایی را جاودانه می‌کنند. اگر کسی آن‌ها را به دور هم بریزد، در پرش از روی باریک‌ترین گود، دو دله می‌شود، زیرا او به چنین آزاد پرشی خو نگرفته است.

تنها شمار کوچکی از مردم توانسته‌اند با پرورش هوش خود، خویشتن را از نارسایی برهانند و یک راه خردمندان در پیش گیرند.

سزاوار است، که مردم خود را روشن بسازند؛ بلی چنین است، اگر کسی ایشان را آزاد بگذارد، کمابیش این کار شدنی است. زیرا همیشه برخی از آزاد اندیشان (برخی از میان سرپرستان این توده ای بزرگ هم) یافت می‌شوند، که پس از دور انداختن یوغ نارسایی، روان دریافت خردمندان از ارزش خود و ارزش پیشه هر کس را، که آزاد بیاندیشد و دیگر نارسا نباشد، گسترش دهند.

یکی از ویژگی‌ها این است، کسانی را که سرپرستان زیر یوغ آورده‌اند، شاید چنان برانگیزند که ایشان توانایی روشن شدن ندارند، و ایشان سرپرستان را ناچار سازند که زیر یوغ بمانند؛ پس آسیب بخش است، که تخم پیش‌دآوری بپاشیم، چون ایشان سرانجام کینه‌ی شان را از سرپرستان می‌گیرند. مردم به کندی به روشنگری می‌گرایند. با یک واژگشت (انقلاب) شاید بتوان به خودکامگی و آزمندی یا بیداد و ستمگری پایان داد، ولی هرگز نمی‌توان دگرگونی‌های بهین در شیوه اندیشیدن پدید آورد؛ وارونه آن، پیش‌دآوری‌های نو مانند پیش‌دآوری‌های کهنه، افزار دست‌بخش بزرگی از توده‌ی بی‌اندیشه می‌شود.

برای روشنگری، چیز دیگری بی‌از پدیده‌ی آزادی، نیاز نیست، بی‌آسیب‌ترین پدیده، در میان پدیده‌ها، آنچه که تنها آزادی نامیده می‌شود. به این چم

روشنگری چیست؟

که دانشمند باید آزاد باشد، که در نوشتارش برای مردم، از خرد خود کار بگیرد.

اکنون از همه سو این فریاد را می شنوم: چون و چرا نکنید! افسر می گوید: چون و چرا نکنید، بورزید! کارمند دارایی می گوید: چون و چرا نکنید، پردازید! پیشوا می گوید: چون و چرا نکنید، باور کنید! (ولی تنها فرمانروا - فریدریش - در جهان می گوید. چون و چرا کنید، هر اندازه که می خواهید و پیرامون هر آنچه که می خواهید، ولی فرمان بردار باشید!)

در این جا، در سر تا سر این سرزمین آزادی، مرز بندی شده است. ولی پرسش این جاست که کدام مرز بندی جلو روشنگری را می گیرد و کدام یکی نه تنها که جلو روشنگری را نمی گیرد، که روند آن را هم تند تر می کند؟

پاسخ می دهم: دانشمند باید در کاربرد همگانی خرد خود، همیشه آزاد باشد؛ و تنها این آزادی می تواند روشنگری را در میان مردم بگستراند؛ ولی کار برد خرد در بخش های ویژه می تواند مرز بندی بسیار تنگانتنگ داشته باشد، بی آن که از پیشرفت روشنگری بکاهد.

دریافتیم از کاربرد همگانی خرد آنست که دانشمندی در نوشتارش، بخش بزرگی از خوانندگان را از خرد خود بهره ور سازد. کاربرد ویژه ی خرد آنست، که کار آگاه یا کارمندی در پیشبرد کارش بتواند از خرد کار بگیرد. اکنون در برخی از کار ها که به خواست مردم می چرخند، به روندی نیازمند اند، که برخی از کارمندان شان را بیکاره به بار آورد، تا با یک همسدایی ساختگی از کشورداران، به آماج همگانی (هدف عمومی) برسند، یا دست کم از نابود کردن این آماج، باز شان دارد.

بیگمان، در این جا باید بی چون و چرا فرمان برد. ولی اگر این برخ، که همزمان بخشی از دستگاه کارگردانی است، توان دانشمندانه داشته باشد، می تواند در نوشتارش از خرد کار بگیرد و چون و چرا کند، بی آنکه زیانی به دستگاه کارگردانی، که خودش کارمند بیکاره اش است، برساند. اگر افسری در سودمند بودن یا زیان بخش بودن فرمان بالادستی اش، از خرد کار بگیرد و چون و چرا کند، می تواند ویرانگر باشد، او باید فرمان بردار باشد.

روشنگری چیست؟

ولی اگر او در نوشتارش با نادرستی های کاریاری ارتش، روشن اندیشانه برخورد کند و از خوانندگان بخواهد که داوری کنند، نباید کسی پیش رویش را بگیرد.

یک شهروند نمی تواند از پرداختنی های که بر دوشش نهاده اند، سرباز زند. برای پیشگیری از نافرمانی همگانی، کوچک ترین سرباز زند از پیمان، می تواند به یک رسوایی بیانجامد. ولی همین شهروند می تواند، نگرش را روشنگرانه در برابر ناروایی و بیدادگری چنین پیمان های بنویسد و به آگاهی همگان برساند. به همین گونه، یک پیشوای دینی هم پایبند پیمان کلیسای است، که در آن کار می کند، زیرا او از بهر آموزه دادن به شاگردان، گماشته شده است. ولی اگر او در نوشتارش از کمبودی های کلیسا خرده بگیرد و برای بهبودی آن روشنگرانه برخورد کند، آزاد است. در این جا هیچ چیزی نیست که بتواند فرجانش را زیر فشار بیاورد. زیرا آن چه را که او برای پیشبرد کار های کلیسا می انجامد، پدیده های اند که خودش برنگزیده است و نمی تواند به دلخواه خودش بیاموزاند. آن ها پیشنویس های اند که به نام کس دیگری خوانده می شوند. او خواهد گفت: چیز های را که کلیسای ما می آموزاند، گواه بر آن اند، که کلیسا از آن ها بهره می برد. او به این گونه از پاینامه ها، برای کلیسا کنش های سودمند می انجامد، بی آنکه به آن ها سد در سد باور داشته باشد، برای انجام آن ها خود را باپیمان بنمایاند، زیرا در درون آن ها می تواند پدیده ی راستینی نهفته باشد؛ ولی دست کم چیز ناسازگاری با سرشت دین در آن ها دیده نمی شود. چون اگر او به این باور باشد که ناسازگاری با سرشت دین را دریابد، دیگر نمی تواند فرجادانه کارش را به پیش ببرد؛ او باید از کارش دست بکشد. پس کاربرد خرد یک آموزگار در پیشه اش، کاربرد ویژه است، چون که پیشه اش خانگی است، هرچند او با گروه بزرگی روبرو است؛ یک پیشوا آزاد نیست و نباید هم باشد، چون که او فرمانیر بیگانه است. وارونه ی آن، اگر او مانند یک دانشمند با نوشته هایش روشنگری کند، در کاربرد همگانی خرد، از آزادی بی پایان برخوردار است و می تواند از خردش کار بگیرد و دیدگاهش را بنویسد.

روشنگری چیست؟

اگر سرپرستان مردم از نگاه آگاهی دینی نارسا باشند، این نابسامانی همیشگی می شود.

آیا باید گروهی از دینداران، پارسایان ارجمند (چنان که خود را در هالند می نامند)، شایسته آن باشند که به یک نماد دگرگون ناپذیر، که به آن سوگند خورده اند، پایبند باشند و یک سرپرستی برتر روی همگان انجام بدهند و آن را همیشگی بسازند؟

من می گویم: این سد در سد شدنی نیست. بستن چنین پیمانی که برای همیشه راه های روشنگری را به روی مردمان ببندد، سد در سد بی ارزش و نادرست است؛ اگر که این پیمان را شهپیاران بلند پایه و فرمانروایان با پیمان نامه های همزیستی هم پشتیبانی کرده باشند. زمان نمی تواند همدم و هم پیمان چنین چیزی باشد و شناختش را گسترش دهد، به ویژه زمانی که سخن از روشنگری باشد؛ این یک تبهکاری در برابر سرشت آدمی است. سرشتی که بنیاد سرنوشتش درست در همین پیشرفت نهفته باشد؛ از این رو بازماندگان سد در سد شایسته آن اند، که آن گزربیش ها را ناروا و بی شرمانه بشناسند و آن را وازنند. سنجش همه پدیده های که بر سر مردم به نام دات (قانون) بسته شده می تواند، در این پرسش نهفته باشد: که آیا مردم خودشان می توانند زیر بار چنین دات و دستوری بروند؟

بیگمان برای برپایی سامانه بهتری، چنین چیزی در یک زمان کوتاه و ویژه شدنی است، به این گونه که همه شهروندان و به ویژه ترسایان آزاد گذاشته شوند تا مانند دانشمندان، با نوشتارشان از نهادها خرده بگیرند، چنان که سامانه گذشته برهم نخورد. این تا زمانی، همسدا دنباله داده شود، تا شهپیار را به خود بکشاند، که او از ایشان پشتیبانی کند. ایشان نباید به نهاد های که مانند گذشته می خواهند به کارشان دنباله دهند، دست درازی کنند. ولی آن چه که ناروا و ناشایست است، این است که نهاد های نو دینی خود را سازمان بدهند و پاینامه (اساسنامه) شان این باشد، که هیچ کس را نگذارند که از ایشان خرده بگیرد. یک بار هم نباید این کار پیش آید، چون پیش روی پیشرفت مردم را می گیرد و به زیان زامان های آینده پایان می یابد. پس باید از ساختار چنین نهاد سازمان یافته با چنین پاینامه ها پیش گیری شود.

روشنگری چیست؟

اگر کسی برای زمان ویژه‌ی، آن چه را که باید بداند، از روشنگری آن پیشگیری می‌کند، روا است، ولی اگر کسی از روشنگری برای همیشه و یا برای آیندگان پرهیز کند، به بهره‌ورجاوند مردمان آسیب می‌رساند و آن را زیر پا می‌کند.

آن چه را که مردم بر خویش روا نمی‌دارند، شه‌ریار نمی‌تواند بر ایشان روا داشته‌باشد. زیرا سازمان دیدبان دات گذاری اش بر این پایه استوار است، که همه‌خواست‌های مردم را با خواست خودش برهم آمیخته‌است.

اگر شه‌ریار بر این پدیده‌بنگردد که همه‌بهبودی‌های راستین و پنداری با سامانه‌شهروندی در پیوند است، پس او می‌تواند زیردستانش را آزاد بگذارد، تا آن چه را برای رستگاری خود شایسته‌می‌بینند، بیانجامند. این به شه‌ریار پیوندی ندارد، ولی چیزی که باید او پیشگیری کند، این است که کسی بر دیگری زور نگوید، ولی پیش روی کار‌های شایسته‌دیگران را نگیرد.

اگر شه‌ریار در سرگرمی‌های نویسنده‌گی زیردستانش دست اندازی کند، شکوهیدنش کاهش می‌یابد؛ او از نوشتار زیر دستانش می‌تواند، میزان پسند دستگاہ فرمانروایی اش را بسنجد. همچنان، اگر او این را به دلخواه خود بیانجامد، این سرزنش را بر خویش روا داشته، که فرمانروا بالاتر از دستور زبان دانان نیست! بدتر این است، که شه‌ریار جایگاه بلندش را کاهش دهد و از ستم پیشوایان ترسائی، در برابر زیردستانش پشتیبانی کند.

اگر اکنون پرسیده‌شود: آیا در روزگار روشن می‌زییم؟ پاسخ این است: نه، ولی در روزگار روشنگری. از این که مردم در سرگان (اوضاع) کنونی توانایی آن را داشته‌باشند، یا کسی ایشان را به آن وادارد، که در جستار‌های دینی، خردشان را بدون راهنمایی دیگری به کاربرند، هنوز کمبودی‌های فراوانی پدیدار است. اکنون نشانه‌های روشنی در بازسازی و روند آزاد مردمان به پیش، و رهایی از نارسایی خودکرده‌ی شان به چشم می‌خورد. از این رو، این روزگار، روزگار روشنگری یا سده‌ی فریدریش است.

روشنگری چیست؟

شاهزاده‌ی که دست درازی نکردن در کارهای دینی مردم را شایسته‌اش بداند و آزاد گذاشتن ایشان را در کارهای دینی، بایای (وظیفه) خود بشمارد، او روشن شده است و سزاوار آن است که از اکنونیان و آیندگان به نام کسی ستوده شود، که برای نخستین بار در پهنه فرمانروایی‌اش، مردم را آزاد گذاشته است تا از نارسایی خود کرده‌ای‌شان به درآیند و در پیشبرد همه کارها از خرد خود کار بگیرند.

در فرمانروایی این شاهزاده، پیشوایان آزاداند، دانشمندان و به دور از نمادها و داوری‌های دگرسازان، نگر خود را برای مردمان بنویسند و به بررسی بگذارند، بی آن که به پیشه‌شان آسیبی برسد، برای کسانی که پیشه آزاد دارند، آزادی بیشتر داده می‌شود.

این روان آزادی، از مرزها گذشته و در بیرون گسترش می‌یابد، همچنان در جاهای که کشورداران با دریافت نادرست‌شان از آن پیشگیری می‌کنند، ره گشوده است. برای ایشان می‌توان فرمانروایی این شهزاده را به گونه یک نمود درخشان نمایاند، که آزادی سامانه و هماهنگی کشور را برهم نمی‌زند.

اگر مردم آزاد گذاشته شوند و کسی ایشان را از پیشرفت باز ندارد، ایشان خود را آهسته آهسته از ناهنجاری‌ها می‌رهانند.

هسته‌ای بنیادین روشنگری را که، برون آمدن آدمی از نارسایی خودکرده‌اش است، آگاهانه در جستارهای دینی پیوند دادم، چون فرمانروایان از بخش‌های دانش و هنر سودی نمی‌برند، که سرپرستی ایشان را در دست بگیرند. افزون بر این، نارسایی دینی زیان‌بارترین و ننگین‌ترین نارسایی است. ولی شیوه اندیشیدن یک شهریار که گرایش روشنگری در جستارهای دینی دارد، گامی به پیش می‌گذارد. او در دات و دستورهای کشوری به زیر دستانش روادار است، تا ایشان از خرد کار بگیرند و برای بهبودی روزگار، در نوشتارشان، از ناهنجاری‌ها دلیرانه خرده بگیرند و به دسترس مردمان بگذارند. از چنین شهریاری، ما نمونه‌ای درخشانی داریم، که هیچ کس پیش از او دست به چنین کنشی نزده است، آن که، ما او را ارجمند می‌داریم.

روشنگری چیست؟

ولی تنها فرمانروایی که خودش روشن شده است و از تاریکی ترسی ندارد، ولی هم زمان، ارتشی سازمان یافته و بزرگ برای آرامش همگان، زیر فرمان دارد؛ آن چه را که یک کشور آزاد، از ترس گفته نمی تواند، او به زبان می آورد: چون و چرا کنید، هرچه دل تان می خواهد، و پیرامون هر چه که می خواهید، تنها فرمانبردار باشید!

در اینجا می توان یک انگاره شگفت انگیز و بی درنگ در کار های مردمی دید؛ انگاره ی که در آن همه چیز دوگانگی به نگر می رسد. به نگر می رسد که آزادی شهریگری گسترده، برای آزادی اندیشه سودمند است، ولی آزادی شهریگری گسترده، آزادی اندیشه را بازمیدارد. آزادی اندیشه می تواند، بهتر در آزادی شهریگری گسترش یابد.

همان گونه که سرشت از مغز آدمی به نرمی نgebانی می کند و آن را زیر پوسته سخت می پروراند، همینگونه هم دلبستگی به اندیشیدن آزاد و خواست آزاد اندیشی می بالد و به آهستگی بر نیروی دریافت آدمی می هناید و بر توانایی می افزاید، تا کنش آزادانه انجام شود.

و سرانجام این آزادی پاینامه های شهریاری را هم زیر هنایش خود خواهد آورد و شهریاران درخواهند یافت، که اگر با مردمان، که اکنون بیش از ماشین شده اند، خوش رفتاری کنند، به سود شان خواهد بود. (۱۸)

یادآوری: در برگردان جستار روشنگری چیست؟ از زبان آلمانی، از برگردان یدالله موفن بهره برده ام.

روشنگری در افغانستان

از آن جا که هوار در کاربرد خرد خویش دلیری ورز، هنوز در سرزمین مان روشن-اندیش-پذیر نشده است، پدیده ی روشنگری هم به چمای راستین آن کاربرد ندارد.

روشنگری به گفته ی کانت: برون آمدن آدمی از نارسایی خودکرده اش است ... این نارسایی هنگامی خودکرده است، که انگیزه اش نه در کوتاهی خرد، که در کاستی گزیرش (عزم) و دلیری نهفته باشد. اندیشه کاران افغانستان کوه خرد نیستند، کوتاهی در گزیرش و دلاوری شان جوشا (فواران) است. از نوشتن جستار روشنگری چیست؟ دوسد و سی سال می گذرد، پس از گذشت این همه زمان و پیشرفت، روشن اندیش ایمریزی مان می نویسد:

... آیا کسی خواهد توانست - بدون ترس از شبکه اطلاعاتی آیساف - از آن چه در زندان بگرام می گذرد، آزادانه بنویسد؟ ... آیا ابلهانه نیست زندگی را در برابر گزارشی که می تواند مایه ی آسیب پذیری - یا بیهوده ریختن خون مان - گردد، به بازی بگیریم؟ (شماره یکم انگاره، صبور سیاه سنگ) به این چم که گفته هراتی ها شوله خور بخور، پرده خور بکن!

بیگمان، راه روشنگری هموار و پالایش یافته نیست، این راه نه تنها ترسناک، که مرگبار هم است. در سال های آغاز جنبش روشنگری در اروپا، هزاران روشنگر به نام جادوگر به آتش کشیده شدند.

موختین (به خاطر) همین ترس و بیم مرگ است، که اندیشه کاران سرزمین مان دلیری نمی ورزند و از خرد خویش کار نمی گیرند، چون می دانند که اگر خرده بگیرند و سر و گوش مردم را باز کنند، کار و پیشه ی شان را از دست می دهند، به زندان انداخته می شوند، به دار آویخته می شوند، به آتش کشیده یا سنگسار می شوند! ولی شوربختانه، بیشینه ی از مردم، بی آن که روشنگری کنند، کرپانی (قربانی) می شوند. آیا هر روز از کار برکنار نمی شویم، به زندان انداخته نمی شویم، کشته، سنگسار و سربریده نمی شویم، به آتش کشیده نمی شویم و سرانجام به نام های گوناگون نابود نمی شویم؟

روشنگری چیست؟

اگر روشن اندیشان سده های هفدهم و هژدهم اروپا، مانند برخی از روشن اندیشان ایمروزی مان، از ترس به گوشه ی می خپیدند، شاید پیشوایان ترسایي امروز مانند بنیادگرایان مان جوی خون راه می انداختند و روشن اندیشان اروپایی هم مانند روشن اندیشان مان که در بادیه سرگردان اند، در **واتیکان** سرگردان می گشتند!

شاید پدیده ی ترس، زندگانی را چند روزی دراز تر کند، ولی مرده ریگی (میراثی) که به فرزندان و نواسه و کواسه می رسد، همان ترس است. ترس زهر زندگی و روانبخش تاریکی است. تا ترس باشد، درخت تاریکی و بی خردی شاداب و بارور است. اگر امروز بر ترس چیره نشویم، آیندگان هم مانند رفتگان، به آن خوی می گیرند و با سر خم همه چیز را می پذیرند. سرانجام، یا باید برای ساختن جهانی نو و پیشرفته بر پا خیزیم و دلاورانه آتشی در دل تاریکی بیافروزیم و روشنگری کنیم، یا این خویشکاری (وظیفه) را به فرزندان مان بسپاریم. اگر ایمروز من سنگسار می شوم، فردا او سربریده می شود، پس فردا به سراغ تو خواهند آمد:

هنگامی نازی ها «کمونیست» ها را بردند

خاموش نشستم

من «کمونیست» نبودم

هنگامی ایشان «سوسیال دیموکرات» ها را بردند

خاموش نشستم

من «سوسیال دیموکرات» نبودم

هنگامی ایشان نمایندگان بنیاد های کارگری را بردند

خاموش نشستم

من از آن بنیاد ها نبودم

هنگامی ایشان یهودان را بردند

خاموش نشستم

من یهود نبودم

هنگامی ایشان به سراغ من آمدند

کسی نماده بود که سرپیچی کند (مارتین نيمولر)

روشنگری در ایران

روشنگری در ایران با **احمد کسروی** آغاز شد، او را می توان بنیادگذار روشنگری در ایران خواند. ولی شوربختانه پس کشته شدن **کسروی** به دست دهشت افکنان بنیادگرا (فداییان اسلام)، آرامان و گفتمان **کسروی** پیرامون جدایی دین از کشورداری دوباره زنگار گرفت و برای چند دهه خاموش شد. پس از فرمانروایی **قاجار** و بنیادگذاران **پهلوی**، ایران گواه پیشرفت و نوآوری های بسیاری شد، ولی پس آمدن **انگلیس** ها و بیرون کردن **رضاشاه** (۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰)، **آخوند** ها دوباره نیرومند شدند. ایشان برآن شدند تا سامانه و رازمان (سیستم) کهن را بازسازند. **آخوند** ها در کنار دیگر واپسگرایی ها، **داتمان پوشش آزاد** (قانون کشف حجاب) را که یکی از نوآوری های **رضاشاه** بود، از میان بردند. در این زمان **احمد کسروی** آگاهانه دست به روشنگری زد و در برابر **آخوند** ها ایستاد، ولی دهشت افکنان با پشتیبانه انگلیس ها، او را از پا درآوردند.

باری، پس از ریختن خون **کسروی**، میدان **آخوند** پرواری باز و روشن اندیشان خاموش شدند. ولی چند دهه پسانتر، روشن اندیشان بسیاری درفش روشنگری را بر فراز فرهنگ ایران به جنبش درآوردند و در همه بخش های هنر، ادب‌ساز و همبود دست به روشنگری زدند.

خرد از نگر **کسروی** شناسنده ی نیک و بد، راست و کژ و سود و زیان است. **خرد روان** و **گوهر آدمی گری** است. آدمی و جانوران دارای گوهر تن و جان اند، ولی گوهر روان ویژه ی آدمی است. سهش (احساس) باید از خرد فرمانبرداری کند (کسروی ۲۹۷ - ۳۰۸).

کسروی آگاهانه و آزادانه می گفت: آنچه در کیش ها راه نیافته، **خرد** است (کسروی ۲۰۹).

احمد شاملو که از پیشروان روشنگری در ایران است، چکامه های میان تهی دهه های گذشته را نمی ستاید. سرودینه باید:

حربه ی خلق ... (باشد) (شاملو، هوای تازه ۸۵)

به ویژه در روزگاری که:

شب

با گلوی خونین

خوانده است

روشنگری چیست؟

دیرگاه.

دریا نشسته سرد.

احمد شاملو پرتوی می شود که:

در سیاهی جنگل

به سوی نور

فریاد می کشد (شاملو، باغ آینه ۶۱).

احمد شاملو که روشن اندیش را خاموش و لب بسته و میدان فرهنگی را تهی از روشنگری می یابد، از درون تاریکی بر دین داران می خروشد و فریاد می زند:

ای خداوندان ظلمت شاد!

از بهشت گند تان، ما را

جاویدانه بی نصیبی باد! (شاملو، هوای تازه ۱۰۷)

از آن جا که شاملو از روی راستی و درستی فریاد می زند، ولی هیچکس باورش نمی شود، می گوید:

ای کاش می توانستم خون رگان خود را

من

قطره

قطره

قطره

بگیرم

تا باورم کنند.

ای کاش می توانستم

یک لحظه می توانستم ای کاش _

بر شانه های خود بنشانم

این خلق بی شمار را

گرد حباب خاک بگردانم

تا با دو چشم خویش ببینند که خورشید شان کجاست

و باورم کنند.

ای کاش

روشنگری چیست؟

می توانستم! (شاملو، کاشفان فروتن شوکران ۲۹ - ۳۴)
اخوان ثالث در سرودینه ای آواز کرک یاد مرد چنگ نواز را زنده می سازد، که پس از به خاک و خون کشیدن مردم سیستان، در کوی و برزن شهر در خون تپیده و به آتش کشیده، می گشت و از کشتار و تبهکاری سپاهیان قتیبه داستان به زبان می آورد. داستانی که از دیدگان زندگان اشک خونین روان می ساخت. مرد چنگ نواز، که خود خون می گریست، بر چنگ می نواخت و می سرود:

با این همه اندوه
در خانه ی دل
اندکی شادی بآید

که گاه نوروز است (تارنمای میر فطروس)
اخوان ثالث هم آزادانه در برابر فرهنگ سوگوار پسند تازی می ایستد:
بخوان آواز تلخت را،

ولکن دل به غم مسپار (اخوان ثالث، زمستان ۱۴۰)
ثالث که از آخوند و تازی ها بس دلش تنگ است، به ایسا روی می آورد. با آن که دامان ایسا هم ناپاک و چرکین است، پاسخی از او می خواهد، چون او جوانمرد است:

مسیحای جوانمرد من! ای ترسای پیر پیرهن چرکین!
هوا بس ناجوانمردانه سردست ... آی ...
دمت گرم و سرت خوش باد!

سلام را تو پاسخ گوی، در بگشای! (اخوان ثالث، زمستان ۹۸)
روان سرودینه های روشنگر سهراب سپهری همچون پرتوی روی آسمان ادبصار پارسی در گردش است و فرمان می راند. سپهری پس از چند دهه خاموشی روشن اندیش، فریاد بر می آورد که:

دیرگاهيست که چون من همه را
رنگ خاموشی در طرح لب است.
جنبشی نیست در این خاموشی:

دست ها، پا ها در قیر شب است (سپهری، هشت کتاب ۱۳)
سپهری که روشن اندیش را خاموش و توده را در خواب می بیند، فریاد می زند:

روشنگری چیست؟

ای خدای دشت نیلوفر!

کو کلید نقره ی در های بیداری؟

(سپهری، هشت کتاب ۱۴۷)

هنگامی سپهری می بیند که اندیشه کاران دست به ریسمان دین می برند،
اندوهگین می شود و می سراید:

من به اندازه ای یک ابر دلم می گیرد

وقتی از پنجره می بینم، حوری

- دختر بالغ همسایه -

پای کمیاب ترین نارون روی زمین

فقه می خواند. (سپهری، هشت کتاب ۳۹۲)

سهراب سپهری باز هم از روشن اندیش گله مند می شود، که چرا خاموش
است و به تاریکی هزار ساله پایان نمی دهد؟

و در کرانه ای هامون هنوز می شنوی:

بدی تمام زمین را فرا گرفت.

هزار سال گذشت.

سدای آب تنی کردنی به گوش نیامد (سپهری، هشت کتاب ۳۲۲)

سهراب سپهری شیوه ی رسیدن به جایگاه روشن اندیشی و روشنگری را
در آموختن دانش، آزمودن، به دست آوردن شناخت، گمانه و دودلی و
ناباوری در پدیده های آسمانی می داند:

من به مهمانی دنیا رفتم

من به دشت اندوه

من به باغ عرفان

من به ایوان چراغانی دانش رفتم

رفتم از پله ای مذهب بالا

تا ته کوچه ای شک! (سپهری، هشت کتاب ۲۷۶ - ۲۷۷)

باری، چنان که در بالا یاد شد، در ایران ایروزی می توان از جنبش
روشنگری نام برد. چون به آن چه که یک جنبش نیاز دارد، روشنگری
ایران به آن دست یافته است. اگر به ادبیسار پارسی بنگریم، می بینیم که
روشنگری در آن مانند خیزاب می خروشد، هنرمندان خنیاگر مانند شاهین
نجفی و ... در تپ و تلاش خستگی ناپذیر روشنگری اند، از همه مهند تر

روشنگری چیست؟

داشتن فرزانه و دانشمندان فرهیخته و برگزیده ای مانند **حیدر ملایری**، **میر فطروس**، **آرامش دوستدار**، **هودشتیان**، **استاد کزازی**، **بهرام مشیری** و **سد** **ها** فرزانه و اندیشمند دیگری که بی ترس و لرز در میدان روشنگری، در نبرد اند.

به روشن اندیشانی که دچار لغزش می شوند و به جای روشنگری، آسمان ادب‌سار را ابری می سازند، باید افسوس خورد! چکامه سرای خوب و دلیر **مصطفی باد کوبه ای**، در چکامه اش، روشنگرانه به پیش می رود، ولی یکباره پایش می لغزد و در درون تاریکی فرو می رود. او بر تازیان می تازد، ولی به جای نام بردن دادگری باستانیان، به یاد دادگری تازیان می افتد:

تاریخ ایران تو را شمشیر تازی می سزد

من با عدالت جوئیم یادی ز حیدر می کنم

ذبیح الله صفا با همه دانش و اندیشه اش، به پیشداوری و خوشبینی های وامانده از پدران خویش می پردازد و به جای روشنگری می نویسد: **عمر ... به دست غلامی ... کشته شد ... با قتل عثمان ... خلافت علی بن ابیطالب علیه السلام ... پیشرفت ایشان در ایران متوقف شد. ... پس از شهادت علی بن ابیطالب علیه السلام ... (ذبیح الله صفا، تاریخ ایران ۱۰ - ۱۱)** شاید هم ایشان نمی دانستند که سرشت روشن اندیشی در خرده گیری از نمایندگان خدا و کار های خدایی است: **روشن اندیش نمی تواند بدون دست زدن در کار خدا، جهان و آدمی در کنج دلش به روشن اندیشی سرگرم شود.** (آرامش دوستدار، درخشش های تیره ۲۷) همین کنش و دیدگاه ها است، که درفش تازیان هنوز بر فراز فرهنگ پارسی برافراخته است.

به بیراهه روی روشن اندیشان ایران، که چرا پس از سرنگونی شاه، مردم سالاری نیاوردند و به جای آن میخ نمایندگان تازی را در ایران کوبیدند، باید خود شان پاسخ بدهند. از همه بد تر، باهماد **توده** و **اکثریت** باید از ستم نابخشودنی (توفان، خیانت و جنایت توده ای) که بر مردم ایران و افغانستان و جنبش چپ آن مرز و بوم روا داشتند، در نوشتار و گفتار شان یاد کنند و پوزش بخواهند.

سه دهه جنگ در افغانستان

اگر به سه دهه گذشته نگاهی بیاندازیم، می بینیم که ده ها هزار تن از مردم مان به نام های گوناگون به خاک و خون خفتند. هزار ها هزار تن، دست و پای شان را از دست دادند و بازمانده شدند. دهکده ها و شهر ها ویران شدند، سرشت سوخت و فرهنگ نابود شد. همان درس کمی هم که دسترسی به آموزش و پرورش داشت، از آن بازداشته شد. امروز خانواده ی را نمی شناسیم که کشته نداده و داغ دار نشده باشد.

اگر به گروه های درگیر این سه دهه نگاهی بیاندازیم، می بینیم که همه به لشکرکشان و دزدان برون مرزی وابسته بودند و در کشمکش های شان توده ی بیچاره را زیر پا کردند. دست آورد همه، جز ویرانی و بیچارگی چیز دیگری نبود. نه **خلقی پرچمی** های خونخوار دست آوردی داشتند، نه بندگان جنگجوی و سرسپرده و نه هم فرمان ستیزان، چون هیچ کدام شان درنگی نیندیشیدند و از **خرد** شان کار نگرفتند.

بندگان جنگجوی که سرسپرده ی پیشوایان و سرپرستان شان بودند، بی درنگ به گفتار سرپرستان شان که می گفتند: **اگر بکشید و یا کشته شوید، راسته به بهشت می روید**، گوش فرا دادند و دسته دسته به میدان ها ریختند، کشتند و کشته دادند، که گویا به بهشت می روند، ولی هیچ کدام شان از خود نپرسیدند، که اگر این گفتاورد درست است، پس چرا سرپرستان به میدان روی نمی آورند، که کشته شوند و به بهشت بروند؟ چه خوب بود، اگر تنی چند از ایشان به چارانه های **خیام** روی می آوردند و از **خیام** می آموختند، که:

خیام که گفت که دوزخی خواهد بود

که رفت به دوزخ و که آمد ز بهشت؟

بد تر از ایشان، دسته ی **خلق و پرچم**، مزدوران بی مزد روس ها بودند، که تا توان داشتند کشتند. کسانی هم که از ایشان زنده به در رفتند، به جای آن که پوز به خاک بمالند و از مردم پوزش بخواهند، مزدور بی مزد پاکستان شدند و به جای بروت کشال، با ریش کشال **طالبانه** به میدان آمدند و بر

روشنگری چیست؟

مردم تاختند. کسانی که هم از سوی بندگان جنگجوی زیر فشار بودند و هم دستخوش هوس های مزدوران بی مزد آدمکش روس شدند و از زیر تیغ ایشان زنده به در رفتند، یا آواره گشتند و یا در برابر هردو سنگر گرفتند و چون پشتیبانه ی نداشتند، به زودی از هر دو سوی سرکوب شدند. از میان این همه جانباخته و به خاک و خون خفتگان، شاید سی درصدشان از بندگان جنگجوی و **خلقى پرچمی** های خونخوار بوده باشند، به جا مانده توده های ستمکش و روشن اندیشان مان بودند، که به دست ستمگران کشته شدند. اگر با چشمان شسته به این همه کشته و زخمی و ویرانی بنگریم، می بینیم که هیچ کدام شان دست آوردی نداشتند، که امروز درد مردم را درمان کند و کار بردی داشته باشد!

اگر به گذشته های دور هم بنگریم، می بینیم که در همه جنگ و خیزش ها، آسیب های فراوانی بر مردمان مان رسید است، هزار ها هزار تن به خاک و خون کشیده شدند، سرمایه، دارایی و زن و مرد مردم به تاراج برده شدند. در هیچ برده ی از زمان، جنگ ها به سود مردم نبوده و همیشه به سود تاراج گران، لشکرکشان و دزدان برون مرزی بوده است. شاید اگر یکی از این جنبش یا خیزش ها پیوندی به روشنگری می داشت، امروز بار فرهنگ سده ی شیپوری تازی از روی شانه های فرهنگ مان برداشته می شد، زنان مان را سنگسار نمی کردند، جوانان مان را سر نمی بریدند، زبان مادری مان گزند نمی دید، برای همگان ارزش و بهره ی برابر داده می شد و سرانجام فرهنگ مان از بند بندگی و بردگی رهایی می یافت.

از این همه جنبش و خیزش در جهان، تنها و تنها جنبشی که دست آورد بزرگی داشت و سود و بهره اش جهان گستر شد، **جنبش روشنگری** در اروپا بود. کسانی که در جنبش های دیگر جان شان را از دست دادند، دست آورد چشمگیری نداشتند و اگر دست آوردی هم داشتند، زود گذر بود، ولی مردمانی که در روند **جنبش روشنگری** در اروپا جان شان را از دست دادند، دست آورد شان ماندگار و جاویدان است. بزرگترین فرزانه های جهان، اندیشه های نوین، شیوه های کشورداری پیشرفته، پایان دادن به فرمانروایی خودکامگان، کوتاه ساختن دست دین داران از سر مردم، جدایی دین از کشورداری، پیاده کردن مردم سالاری و ده ها پدیده ی نیک دیگر،

روشنگری چیست؟

دست آورد همین جنبش روشنگری است. پس خون کسانی که در این راه ریخته شده است، درختی را به بار آورده است، که مردمان بسیاری میوه اش را امروز می چینند. در کشور های که دین ازکشورداری با زور جدا شده است، با شکست یا ناتوانی کشورداری، سر و ته دین دوباره به هم چسبیده و اکنون بر سر کشورداری می چربد. برخی از اندیشه کاران نواندیش، نیمچه روشن اندیش و خرده خردگرایانی که مردم را از پیشرفت اروپا باز می دارند و نکوهش می کنند، به بیراهه روان اند. ایشان دست آورد های جنبش روشنگری اروپا را که بخش بزرگی از جهان را از بدبختی، بهره کشی و کهنه گرایی رهانیده است، از آن بیگانگان می دانند، ولی با بی شرمی از فاشیسم دهه های سی و چهل سده ی گذشته ای اروپا (که پایه ی پیروزی اش بر ترس استوار شده بود) به پدافند بر می خیزند و جنگ من (هیتلر) را به زبان مادری شان برگردان می کنند و از آن برای سرکوب مردمان سرزمین شان بهره می جویند. گپ های مفت و نوید های دروغین را باید به کنار گذاشت. از نگر من، برای رهایی و آزادی از بند فرهنگی و دزدان برون مرزی، بد نخواهد بود که از هوار جنبش روشنگری اروپا بیاموزیم و در کاربرد خرد خود دلیری ورزیم!

چه باید کرد؟

از آن جا که روشنگری در ایران و افغانستان به سوی بودن و شدن و در آغاز کار است، باید از آن پشتیبانی کنیم، روشنگران دلیر و آزاده را تنها نگذاریم. روشنگری پدیده ی آستی آمیز و سازگاری است، نیاز به زور ندارد، هر کس در هر جا و هر زمان می تواند با کار برد **خرد** خود در گفتار و نوشتار روشنگری کند. اگر در کار و کنش های روزمره مان از **خرد** کار بگیریم، تک روی های روشنگری امروز به جنبش نیرومند روشنگری دگرگون خواهد شد. مهند ترین نیاز مردم افغانستان، روشنگری است. یگانه پدیده ی که می تواند گره دشواری مردم را بگشاید، روشنگری است. در ساختن افغانستان آزاد و آباد، هیچ پدیده ی سازنده تر از روشنگری نیست. نه زور، توانایی ساختن افغانستان را دارد و نه هم سرمایه! بیش از ده سال است، که نه سرمایه هنگفت و نه هم شیوه مردم سالاری سرمایداری توانسته است، کار سودمندی از پیش ببرد. انگیزه به بن بست رسیدن، پسماندگی سه سد ساله مردم افغانستان از **روزگار روشنگری** است. از فرمان روا گرفته تا دزد، همه در رفتار و کردار شان همگون و همانند اند. هیچ کدام شان از **خرد** کار نگرفته و نمی گیرند. فرمان روا با پیشرفته ترین نیروی جهانی به کشورداری می رسد، ولی بدبختانه، به جای ایستادگی در برابر دشمنان سوگند خورده ی دانش و **خرد**، به یاد پیوند های خانوادگی می افتد و راه را برای آدمیخواران و **خردستیزان** می گشاید. بیشتر کارمندان، که به دزدان سرگردنه همانند اند، به جای آن که از سرمایه های هنگفتی که به افغانستان سرازیر می شود، یک بخش را برای بازسازی واریزند، همه را به یکباره می دزدند! فرمان روا می ترسد که اگر پشتیبانی ی خانوادگی نداشته باشد، روزگارش به **منتوق فروشی** خواهد رسید و باید دوباره به پاچال مهمانخانه چهارزانو بزند، دزد هم که به پیشه اش خو گرفته است، پیش پایش را می بیند و هیچ گاه نمی اندیشد، که اگر خودش فردا نباشد، فرزندانش باید پاسخگوی کردارش باشند و دارایی مردم را پس برگردانند. اگر ایشان از **خرد** کار بگیرند، هم دست بنیادگرایان بیگانه کوتاه می شود، هم روزگار مردم خوب می شود، هم فرزندان شان به آرامی می زییند و هم آبروی ریخته ی خود شان به جا می آید.

روشنگری چیست؟

همین چند سده پسماندگی است که ما را به این روز رسانده است. دهان ما به آب می گردد، هنگامی از **جلال الدین بلخی** یاد می کنیم؛ دست و پای آن کسی را می بریم، که او را از آن افغانستان نداند، همه به خود می بالیم، که **جلال الدین بلخی** از آن ماست، ولی روی سرودینه ها و نوشتارش درنگی نمی کنیم، تا چیزی بیاموزیم و به خود آییم! **جلال الدین بلخی** مرز های خاکی را برهم می ریزد، نیش را از **تورکستان** می داند و نیش را از **فرغانه**، ولی ما برآنیم که ریشه ی مردمان بومی سرزمین مان را بکنیم و خاک و زادگاه شان از آن خود گردانیم.

سالار بلخ (معنوی مثنوی ۷۵) می فرماید:

پس زبان همدلی خود دیگر است همدلی از همزبانی خوشتر است

ولی برخی از روشن اندیشان خود گم کرده و گیج مان، سرگردان به پشت سر بنیادگرایان همزبان شان می گردند، به همدلان می تازند و ناسزا می گویند. همسایه ی دیوار به دیوار و دوستان و یاران همدل شان را که سال های به درازی با ایشان با آرامش و آسایش زیسته اند، می گذارند و به دنبال همزبان شان در بادیه سرگردان می شوند!

برخی از روشن اندیشان به بن بست رسیده، زمان زر برابر شان را با خواندن و نوشتن پدیده های بیهوده و پیش پا افتاده می گذرانند. برای نمونه، **علی شریعتی** می خوانند! خوب، اگر **علی** زنده می بود، چه می کرد؟ شاید رهبری **جنبش سبز ایران** را از **خاتمی** و **رفسنجانی** می گرفت! ...

زمان زر است و از ارزش فراوانی برخوردار است! باید برابر به ارزش زمان، چیز های ارزشمند خواند و پدید آورد. زمان را نباید به خواندن و نوشتن چیز های بیهوده گذرانند. خواندن و نوشتن چیزی که سودی ندارد، دلگیر، بیهوده و از دست دادن زمان است. امروز باید درونمایه ی نوشتار پُر از گپ و گفت های به درد بخور و پُر جوش و خروش باشد؛ سرودینه ها باید بلند و روشن باشند، تا گوش ها بهتر بشنوند و چشم ها به خوبی ببینند. امروز کارد به استخوان فرهنگ رسیده است، باید روشن اندیشان بر پدیده ی **ترس چیره** و پیروز گردند و دلیرانه به میدان روشنگری بتازند و چشم و گوش های بسته را باز نمایند. روشنگری، نیاز به آگاهی، آزادی و به کار انداختن **خرد** دارد. به کار انداختن **خرد**، نیاز به دلیری دارد. روشن اندیش مان آگاه است، ولی چون از خردش کار نمی گیرد، آزاد نیست!

روشنگری چیست؟

کمبودی بزرگ روشن اندیش مان، دلیری است. چون می ترسد، از خردش کار نمی گیرد! چون از خردش کار نمی گیرد، می ترسد! اگر روشن اندیش از خردش کار بگیرد، آزاد است! روشن اندیشی که آزاد باشد، پیش روی آزادی اندیشه و خامه اش را نمی گیرد. آزادانه می اندیشد و آزادانه می نویسد. خامه ی نویسنده باید گهربار و شکر افشان باشد، از آن چیز های سودمند، بیدار کننده و روشنگری بترآود.

نوشتار و سرودینه های که از پدیده های روشنگر و بیدار کننده تهی باشند، شایان نکوهش اند: **ما شعر را می نکوهم. سخن باید از روی نیاز باشد، سخنی که از روی نیاز نباشد، یاوه گویی است (کسروی، پنج مقاله ۳۰۵).** امروز فرهنگ مان به نوشتار و سرودینه های روشنگر و بیدار کننده نیاز دارد. چکامه ی که بود و نبودش بی هنایش باشد و انگیزه برانگیز نباشد، درمان بخش نیست: **موضوع شعر شاعر پیشین از زندگی نبود،**

یعنی اثر نداشت وجودش

فرقی نداشت بود و نبودش (شاملو، هوای تازه ۸۲ - ۹۴)

درونیامیه ی چکامه باید کار آمد و کار برد داشته باشد، سودمند باشد، چراغی باشد و راه های تاریک را بیفزورد. خواندن و نوشتن چکامه ی که نه بودش سودی و نه نبودش زیانی داشته باشد، به بیهودگی از دست دادن زمان است. نوشته و سرودینه ی که در آن باد نمی آید و ... در آن پوست **شبیم تر نیست (سپهری، هشت کتاب ۲۹۴)**، شایان خواندن نیست.

در نوشتار و سرودینه ها باید اشغ پیش از سنگسار شدن، ستوده شود و گسترش یابد. سوگوارنامه به اشغ سنگسار شده، سودی ندارد. در سرودینه ها باید زندگان به اشغ ورزیدن، دل دادن، دوستی، مهر، همدمی، هم آرابی، هم سازی، هم نوایی و هم پیکی فراخوانده شوند. در نوشتار و سرودینه ها باید روشنگری شود، که بنیاد هوشیاری در فراگیری دانش، آموزش و پرورش پیشرفته و گمانه و دودلی است. ادبسار دینی، آموزش و پرورش کهن، اندیشه های خشک باید در نوشتار و سرودینه ها به سنجش گذارده شوند و به آگاهی مردم رسانده شود که سرنوشت هر کس را خودش می سازد!

روشنگری چیست؟

نویسندگان و چکامه سرایان باید مردم را روشن سازند، تا دانش بیاموزند، دست از پیش داوری بردارند، بر دیگران ستم نکنند، خود را بهتر از دیگران ندانند، به پندار های پوچ پایان بدهند، خوشباور نباشند و در هر چیز گمانه و دودلی کنند، در پذیرفتن و نپذیرفتن و در باورداشتن و باور نداشتن، از خرد شان کار بگیرند، هر چیز را به سادگی باور نکنند، بهره و ارزش برابر به دیگران بدهند، به جای سرکوب کردن زبان های بومی، آن ها را زنده بسازند و گسترش دهند. دروغ های کشورداران را به روی شان بکشند و برای مردم سالاری راستین بکوشند.

سرودینه ی که روشنگر نباشد، نمی تواند ماندگار بشود؛ اگر ماندگار هم بشود، از روی سهش است و سر و کاری به خرد و خردمندی ندارد. اگر به سده های گذشته بنگریم، می بینیم که از هزار ها چکامه سرا، تنها تنی چند ماندگار شده اند. اگر گزاره نگفته باشم، بیشینه ی از سرودینه های رزمی و جنگی، ستایش نامه های مردگان، سوگوارنامه ها و ستایش شاهان و ستمگران، یا پیش از سراینده سر به خاک نهاده اند، یا با سراینده می میرند. نه تنها توده، که شوربختانه بیشینه ی از روشن اندیشان هم نیاز به روشنگری دارند. اگر توده به این باور است، که سرنوشتش در پیشانی اش نوشته شده است و هر آن چه پیش آید، از همان دفترچه بر می خیزد، روشن اندیش به این باور نیست، زیرا او از دانش و آگاهی برخوردار است، روشن می اندیشد و می داند که سرنوشت هر کس در دست خودش است. به هر روی، از توده نه گلایه است و نه هم کسی پیش از روشنگری اش، خواست و خواهش ویژه ی دارد، چون کوه خرد است، ولی باید پرسید، که چرا روشن اندیش خردمند نیاز به روشنگری دارد؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت، که روشن اندیش در کاستی و کمبود دلیری به سر می برد، از ترس به گوشه ی می خپد و آوازش را در گلون زندانی می سازد؛ دلیری نورزیدن و بهره نبردن از آزادی، خودکرده است. روشن اندیش باید دلاورانه خانه تکانی کند، پدیده های کهنه و پوسیده را از روانش بزدايد، خردش را آینه افروز کند و پهنه ی زیستش را بتاباند. اگر روشن اندیش پدیده ی ترس را از هستی اش نزدايد، تا پُر شدن پیمانه ی زندگانی اش، برده و بنده ی فرهنگی می ماند و به گفته ای سعدی شیرازی، بار آموخته و اندوخته هایش هیزمی بیش نخواهد بود!

بنمایه

- احمد شاملو: هوای تازه. انتشارات نگاه، چاپ هشتم، تهران ۱۳۷۲
- احمد شاملو: باغ آینه. انتشارات مروارید، چاپ ششم، تهران ۱۳۶۳
- احمد شاملو: کاشفان فروتن شوکران. انتشارات ابتکار، تهران ۱۳۵۹
- سهراب سپهری: هشت کتاب. انتشارات کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۶۹
- مهدی اخوان ثالث: زمستان. انتشارات مروارید، چاپ نهم، تهران ۱۳۶۲
- احمد کسروی: پنج مقاله. انتشارات مهر، چاپ یکم، کلن ۱۳۷۲
- آرامش دوستدار: درخشش های تیره. انتشارات اندیشه آزاد، کلن ۱۳۷۰
- ذبیح الله صفا: تاریخ ادبیات ایران. انتشارات فردوس، تهران ۱۳۷۱
- گفتگو با علی میر فطروس: دیدگاه ها. انتشارات عصر جدید، سویدن ۱۳۷۲
- مولانا جلال الدین: مثنوی معنوی، انتشارات جاویدان، چاپ هفتم، تهران
- لسینگ: ناتان دانا ۱۹۹۰
- کانت: در پاسخ به پرسش روشنگری چیست؟ ۱۷۸۴
- ادورنو: دیالکتیک روشنگری ۱۹۸۹
- پوتس: روشنگری در آلمان ۱۹۹۱
- کایزر: روشنگری ۱۹۷۹
- بوشر. روشنگری برای ادبیات آلمانی ۱۹۸۶
- G.E. Lessing: Nathan der Weise, Reclam, Stuttgart ۱۹۹۰
- Immanuel Kant: Was ist Aufklärung?-Berlinische Monatschrift. Dezember-Heft ۱۷۸۴. S. ۴۸۱-۴۹۴
- Th. Adorno: Dialektik der Aufklärung, Frankfurt am Main ۱۹۸۸
- Peter Pütz: Die Deutsche Aufklärung, Darmstadt ۱۹۹۱
- G. Kaiser: Aufklärung, E., Sturm und Drang, München ۱۹۷۹
- Kurt Böttcher: Aufklärung, Berlin ۱۹۸۶

پورخیری: <http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=۴>

مارتین نیمولر (Martin Niemöller)

http://www.prof-kraft.de/vorl/text/10_.htm

http://reocities.com/CollegePark/Library/۳۶۵۸/rast_uni.htm

- میر فطروس، <http://www.mirfetros.com/>

- سیاه سنگ، انگاره، دور سوم شماره یکم سال ۱۳۹۱؛ برگه ای ۲۴

روشنگری چیست؟



sapere aude!

گسترنده: انجمن بیرنگ

Brang^{۲۳}@gmail.com